

بررسی موانع اقتصادی توسعه‌یافتگی در استان ایلام

روضان پیری^۱ روزا کرم پور^۲ مجید کفاشی^۳

چکیده

مقاله حاضر به بررسی موانع اقتصادی توسعه‌یافتگی در استان ایلام و درک و تفسیر مردمان آن دیار از توسعه می‌پردازد. روش مطالعه این تحقیق کیفی و از نظریه‌ی زمینه‌ای برای تحلیل و ارائه داده‌ها استفاده شده است. در این پژوهش، اطلاعات مشاهده‌ای و اسنادی توسط محقق گردآوری و اطلاعات مصاحبه‌ای نیز از ۵۶ نفر مشارکت‌کنندگان ساکن در ایلام بعمل آمد. برای تعیین افراد مورد مصاحبه، از روش نمونه‌گیری کیفی-هدفمند و برای تعیین تعداد مصاحبه‌شوندگان از منطق اشباع نظری در نمونه‌گیری نظری استفاده شد. نتایج بررسی نشان می‌دهد که مهم‌ترین موانع اقتصادی توسعه‌یافتگی در این استان مشکلات اکولوژیک، نبود بخش خصوصی قوی، نبود زیرساخت‌های اقتصادی و فقر اقتصادی مزمن می‌باشد. براساس مدل نهایی، توسعه به مثابه پدیده‌ای دوگانه و تقابلی گرا، درک، ارزیابی و تفسیر شده است که توانسته از یک طرف استان ایلام را توانمند ساخته و بسیاری از مسایل و مشکلات زندگی آنان را در ابعاد مختلف تغییر و نوسازی مشخص کند؛ و از طرف دیگر، مستلزم پرداخت هزینه‌های سستی بوده که از دید مردم استان ایلام به عنوان نتایج نامطلوب توسعه تلقی می‌گردد.

واژگان کلیدی: موانع اقتصادی، توسعه نیافتگی، نظریه زمینه‌ای، فقر اقتصادی مزمن

تاریخ دریافت ۱۳۹۸/۰۲/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Piri_rozan@yahoo.com

۲- استادیار گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

۳- دانشیار گروه جامعه‌شناسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

موضوع توسعه یکی از موضوعاتی است که نه تنها در حوزه جامعه‌شناسی توسعه، بلکه در بسیاری از حوزه‌های جامعه‌شناسی، به طور اخص، و علوم اجتماعی، به طور اعم، مورد بحث قرار می‌گیرد. جامعه‌شناسان توسعه، مقوله توسعه را در برابر مقوله رشد قرار می‌دهند. مفهوم رشد به پیشرفت و ترقی جامعه در ابعاد مادی و عینی، به ویژه تولید اقتصادی، اشاره دارد، در حالی که مفهوم توسعه در بردارنده پیشرفت و ترقی جامعه در تمامی ابعاد زندگی است. از این رو، در ادبیات مربوط به توسعه از توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه اجتماعی، توسعه فرهنگی و توسعه انسانی سخن به میان می‌آید. صاحب نظران کلاسیک علوم اجتماعی چنین تصور می‌کردند که پیشرفت جامعه انسانی در گرو رشد و توسعه اقتصادی است، اما بعداً ملاحظه کردند که در کنار رشد و توسعه اقتصادی، جامعه نیازمند برخی ضروریات دیگر، از جمله توزیع عادلانه درآمدها، شکوفایی استعدادها، گوناگون و شخصیت انسانی، سلامت جسمانی و روانی، افزایش امید به زندگی، برقراری برابری‌های اجتماعی، تحقق آزادی، برقراری ارتباطات انسانی و اجتماعی به دور از انواع سلطه، و به طور کلی، تحقق یک جامعه مدنی و انسانی است. از این رو، امروزه گفته می‌شود تمامی انواع توسعه و سائلی هستند برای تحقق یک جامعه مدنی و انسانی. چنین جامعه‌ای را می‌توان یک جامعه توسعه یافته در معنای واقعی آن به شمار آورد.

پارادایم‌های مسلط در علوم اجتماعی شامل رویکردهای اثباتی، انتقادی و تفسیری هر کدام با رویکردی خاص به فرآیند توسعه و تحولات اجتماعی می‌پردازند. از دیدگاه اثبات‌گرایی، توسعه و تحول اجتماعی از الگویی خاص، جهان شمول و از پیش تعیین شده‌ای پیروی می‌کند که در خدمت ایجاد نظم اجتماعی، قاعده مندی و تعیین‌پذیری است. از این نظر، توسعه و تحول اجتماعی فرآیندی است نخبه محور، منظم و دارای قواعدی فرا-زمان و فرا-مکان که صرفاً می‌توان آن را کشف، پیش‌بینی و کنترل کرد، این رویکرد بر اصالت محیط تأکید داشته و معتقد است که محیط، اعم از شکل طبیعی یا اجتماعی آن، در شکل‌گیری واقعیت‌های اجتماعی و نیز اصول کشف و پیش‌بینی آنها تأثیرگذار است (نیومن، ۲۰۰۰: ۱۶۵). برخلاف رویکرد اثباتی، دیدگاه انتقادی بر این باور است که فرآیند توسعه و تحول فرآیندی آمیخته به قدرت و سلطه است. این فرآیند هم درگیر و آمیخته به قدرت و ارزش‌های کاذب بوده و هم توسط منابع مسلط توجیه، اجرا و کنترل می‌شود. رویکرد انتقادی با چشم اندازی انسان‌گرایانه معتقد است که باید اصول

زیرین و پشت سر واقعیت‌های اجتماعی بررسی و افشا شده و جریان‌های زیرین شکل دهنده به آنها شفاف سازی شوند. رویکرد انتقادی اصالت را به انسان (افشاگر و تغییر دهنده) می دهد و بر این باور است که توسعه و تحول اجتماعی باید معطوف به رهایی انسان از بندهای سلطه و نیز مبتنی بر ارزش‌های اجتماعی درست باشند (نیومن، ۲۰۰۰: ۱۶۷).

رویکرد تفسیرگرایی اجتماعی - که رویکرد اصلی این پژوهش است معتقد است که با توجه به خلاق بودن ماهیت انسان و نیز سیال بودن واقعیت اجتماعی، نمی توان مسیر و روش خاصی برای درک واقعیت‌ها یا ایجاد تغییر در آنها پیشنهاد کرد (نیومن، ۲۰۰۰: ۱۶۷). از آنجا که منبع و مرجع نهایی هر گونه ساخت و ساز و تغییر در واقعیت‌های اجتماعی همان انسان است، پس، درک انسان‌ها از این واقعیت‌ها، تغییر در آنها و چگونگی معنا دار کردن آنها بسیار مهم است. از این گذشته، با توجه به اینکه واقعیت‌های اجتماعی به مثابه امور بر ساخته انسانی فاقد قوانین از پیش تعیین شده بوده و پیوسته در حال شدن هستند، لذا نمی توان الگویی جهان شمول و عام برای واقعیت‌های اجتماعی و تغییر یا دستکاری در آنها وضع کرد. این واقعیت‌ها نه تنها قابل کشف و کنترل نیستند، بلکه صرفاً می توانند درک و تفسیر شوند، رویکرد تفسیرگرایی اجتماعی که بر اصالت انسان در برابر اصالت محیط تأکید دارد، بر این باور است که واقعیت‌های اجتماعی در فرآیند درک و تفسیر انسان‌ها و در خلال زندگی روزمره ساخته شده و معنادار می شوند. بنابراین، نه تنها شیوه درک و فهم انسان‌ها از واقعیت‌ها اهمیت دارد، بلکه اشکال متعددی نیز از آنها بر ساخته می شود. از این نظر، ما نه با یک واقعیت واحد و مشخص، بلکه با واقعیت‌های متعدد و گوناگون روبرو هستیم. بر اساس این رویکرد، از آنجا که تفسیر و درک مردم از دنیای پیرامون خود در بستر اجتماعی زندگی روزمره شکل می گیرد، معانی تولید شده وابسته به بستر بوده و در درون آن معنادار می شوند (برایمن، ۱۹۹۸: ۱۹۹). در این پژوهش سعی می شود با رویکردی تفسیرگرایانه به بررسی موانع اقتصادی توسعه یافتگی در استان ایلام پرداخته شود به این ترتیب که نشان داده شود مردم این منطقه چه درکی از توسعه و موانع آن دارند؛ آنها را چطور درک کرده و چگونه ارزیابی می کنند.

همانطور که در مقدمه اشاره شد، مدل اثبات گرایانه به توسعه و تحولات اجتماعی بر پایه‌ی این محور استوار بود که واقعیت‌های اجتماعی دارای ماهیتی تثبیت شده، منظم و قاعده مند بوده و از الگوی خاصی تبعیت می کنند. به علاوه، امر کشف، پیش بینی، کنترل و دستکاری در این

واقعیت‌ها نیز باید توسط نخبگان صورت گیرد. در واقع، درک عامیانه یا عقل سلیم به مثابه‌ی معرفتی بی معنا، غیر علمی و گاه مانع تغییر و توسعه تلقی می‌شود. بر عکس، دیدگاه تفسیرگرایی اجتماعی بر این باور است که با توجه به اینکه جهان اجتماعی توسط انسان‌ها ساخته شده و تفسیر می‌شود، بنابراین درک، تفهم و چگونگی تفسیر این جهان دارای اهمیت اساسی است، زیرا مرجع نهایی ساخت، بازسازی و نیز تغییر در آن خود انسان است (گیدنز، ۱۹۸۴). به علاوه، به تناسب گوناگونی بسترهای اجتماعی، درک و تفسیرهای متعددی نیز وجود دارند؛ بررسی ادراک‌ها و کاوش و این تفسیرها به ما کمک می‌کند زندگی انسان را بهتر شناخته و به فرآیندها و پیامدهای تغییرات ایجاد شده در زندگی انسان‌ها بهتر واقف شویم. امروزه واژه توسعه و توسعه نیافتگی در فرهنگ عمومی مردم جهان رواج یافته و اکثر مردم خواهان رسیدن به توسعه هستند، و آرمان بسیاری از جامعه‌های کنونی رسیدن به وضعیت جوامع توسعه یافته است و چه بسا برای رسیدن به آن حاضر به از دست دادن هویت ملی و مذهبی خود باشند.

هیچ جامعه‌ای در حال سکون و رکورد نیست بلکه جوامع همواره در حال تغییر و تحول هستند، ولی برخی از تغییرات مهمتر از برخی دیگر بوده و اغلب توجه علمای اجتماعی را به خود معطوف داشته‌اند. بخصوص تحولات سریع جوامع اروپایی در قرن هیجدهم و نوزدهم نظر اکثر محققان علوم اجتماعی را به خود جلب کرده و مورد توجه خاص جامعه‌شناسان قرار گرفته‌اند. جامعه‌شناسانی نظیر آگوست کنت^۱، کارل مارکس^۲، دورکیم^۳، ماکس وبر^۴، اسپنسر^۵ هر یک درباره‌ی تغییرات اجتماعی نظراتی ارائه داده‌اند و سعی در تبیین این تحولات نموده‌اند. هر کدام از جامعه‌شناسان فوق علل توسعه نیافتگی جوامع را ناشی از دلایلی می‌دانند. مثلاً کنت تغییر اجتماعی را نتیجه توسعه فکری انسان می‌داند، و ماکس وبر بر جنبه‌های معنوی و مذهبی افراد و تأثیر آن در زندگی مادی مردم تأکید می‌کند. همچنین دورکیم به تقسیم کار اجتماعی توجه دارد و بیان می‌دارد که جامعه‌ای که تقسیم کار در آن صورت نگرفته یک جامعه سنتی است و نمی‌تواند به توسعه و پیشرفت برسد.

¹ Auguste Conte

² Karl Marx

³ Durkheim

⁴ Max Weber

⁵ Spencer

آنچه که در حال حاضر برای توسعه همه جانبه جامعه لازم و ضروری است توجه به ابعاد اقتصادی و اجتماعی جامعه است، چرا که توسعه زمانی محقق خواهد شد که در درجه اول، افکار، عقاید، نگرشها و باورهای آدمیان به رشد و توسعه کافی رسیده باشد. و سپس درآمد رفاه، تولید، مصرف و سایر شاخص های اقتصادی و این امر ممکن نیست مگر با انجام مطالعات علمی و کاربردهای دقیق.

در این مقاله سعی شده از منظر افراد درگیر و بومی منطقه به بررسی موانع اقتصادی توسعه توجه شود. این منطقه در طول چند سال اخیر تغییرات متعددی را تجربه کرده است. به این معنا که ورود برخی عناصر توسعه نظیر ارتباطات، حمل و نقل، فعالیت های اقتصادی خدماتی جدید، برخورداری از تسهیلات رفاهی مدرن مانند برق، گاز، تلفن، وسایل نقلیه ماشینی و غیره باعث شده که زندگی اجتماعی در این منطقه تا اندازه ای متحول شود و از شکل سنتی آن فاصله گیرد اما تا وضع مطلوب هم فاصله بسیار زیادی دارد. نکته ای اساسی آن است که مردم استان ایلام این جهان جدید را می بینند، آن را تجربه می کنند و به علاوه آن را تفسیر و درک می کنند، درک و تفاسیر مذکور هم دارای اشکال ذهنی و هم خارجی و عینی است، از این رو، درک این اشکال به مطالعه و بررسی نیاز دارد. در این مطالعه، مسئله ای اصلی آن است که مردم استان ایلام موانع اقتصادی توسعه و پیامدهای آن را چگونه درک و تفسیر می کنند؛ چه تصویری از پیامدهای آن در زندگی روزمره و عینی خود دارند و تأثیرهای آن را چگونه ارزیابی می کنند. پژوهش حاضر درصدد است با رویکرد تفسیر گرایانه بررسی موانع اقتصادی توسعه یافتگی در استان ایلام واقع در جنوب غرب ایران پردازد.

بیش تر صاحب نظران توسعه، توسعه همه جانبه را مهم ترین هدف توسعه در هر جامعه ای می دانند. از سوی دیگر اهداف و راهبردهای توسعه در هر جامعه ای نمی توانند در خلأ و به دور از وضعیتی که شاخص ها نشان می دهند برنامه ریزی شوند، لذا استفاده از شاخص هانقش مهمی در تعیین اهداف و گرایشهای آتی خواهند داشت. مطالعه عوامل توسعه یافتگی می تواند برنامه ریزان را با تحلیل عمیق و علمی علل و موانع موجود بر سر راه توسعه آشنا سازد تا آنها با طراحی برنامه های مدون توسعه در سطح کلان راه را به سوی توسعه پایدار همراه سازند. برای طراحی برنامه های صحیح توسعه، تولید و اشاعه و کاربست ایده ها و داده های علمی درباره سه پرسش اصلی زیر ضروری است؛ وضعیت موجود چگونه است و چرا؟ (هستی شناسی)، وضعیت مطلوب چگونه باید

باشد و چرا؟ (هدف‌شناسی) و راهبرد علمی و اجرایی لازم برای رسیدن به وضعیت مطلوب (امکان‌شناسی). طراحی و برنامه‌ریزی توسعه در سطح کلان می‌تواند از سویی در جهت توسعه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی راهگشا باشد و از سوی دیگر با نقد برنامه‌های توسعه علمی و تحلیل و تبیین ناکارآمدی‌های آن راه را برای پرورش استعدادهای خلاق دانش‌آموزان، دانشجویان و پرورش متخصصان کارآمد و دانشمندان هموار سازد. مطالعه‌ی حاضر با اتخاذ رویکرد تفسیرگرایانه‌ی اجتماعی بر این نکته تأکید دارد که با تغییر در محیط انسان‌ها نمی‌توان رفتار و درک آنها از پیرامون شان را پیشاپیش شناخته و درک کرد، زیرا این انسان‌ها هستند که محیط اجتماعی خود را خلق کرده و آن طور که می‌خواهند آن را تفسیر می‌کنند. از این رو، تغییر در نظام اجتماعی یک جامعه با هرگونه پیش فرضی بیانگر آن نیست که ذهنیت و درک مردم آن جامعه در فرآیند این تغییرات در نظر گرفته شده‌یا درک شده است؛ هم چنین، بیانگر آن هم نیست که پیامدهای تغییرات مذکور همواره آن طور که مد نظر برنامه ریزان توسعه است، تجربه می‌شود. گرچه هدف توسعه‌ی ایجاد هر نوع تغییر، بهره‌مندی و خوشبختی انسان‌های درگیر است، اما این نکته اهمیت دارد که آیا آنچه انجام شده، در راستای خوشبختی انسان‌ها بوده است، یا برعکس، مردم آن جامعه تعریف یا درک متفاوتی از توسعه و رفاه دارند (چمبرز، ۱۳۷۶:۱۶۳).. به عبارت دیگر، نکته‌ی مهم این است که انسان‌ها اساساً این تغییرات و موانع آنها را چگونه می‌بینند و چه تلقی و ارزیابی از آن دارند. بر همین اساس، درک نظام معنایی و ذهنی افراد درگیر از اهمیت کلیدی برخوردار است. به این معنا که میان ذهنیت‌های جامعه‌ی مورد نظر، که خود به یک درک کلی و نسبتاً مشترک منجر می‌شود، مورد مطالعه قرار گیرد. بنابراین، چنانچه این نظام و مکانیسم ذهنی و تفهیمی آن درک شود، نه تنها می‌توان درک انسان‌ها را از دنیای پیرامون شان شناخت، بلکه می‌توان به جلب درگیری و مشارکت همدلانه و عملی آنها نیز در فرآیند توسعه و تغییر اجتماعی کمک کرد. بر همین اساس، هزینه‌های متفاوت ناشی از عدم مشارکت و مقاومت سنتی در برابر تغییرات و پیامدهای جانبی آن نیز کاهش می‌یابد. مطالعه‌ی حاضر از این نظر نیز حائز اهمیت است که با تلقی انسان محور از تغییر و توسعه در نظر دارد با ورود به نظام معنایی و میان ذهنیت‌های مردم استان ایلام به بررسی موانع اقتصادی توسعه پرداخته و آنچه را که مردم واقعاً تجربه کرده و درک می‌کنند، مورد مطالعه قرار دهد. به علاوه، مطالعه‌ی کنونی درصدد است فرآیند توسعه را به مثابه نوعی گفت‌وگو در نظر گیرد که در آن بینش‌نخبه‌گرایانه و یک‌سونگر

کنار گذاشته شده و درک مردم گرایانه از تغییر و توسعه به محور اصلی بررسی و تحلیل تبدیل شود (ساردان، ۲۰۰۴: ۱۲۵).

هدف کلی این مقاله « بررسی موانع اقتصادی توسعه‌یافتگی در استان ایلام » است. اهداف خاص تر این تحقیق را می‌توان به شرح زیر مقوله بندی کرد:

- ۱- از نظر مردم استان ایلام موانع اقتصادی توسعه‌یافتگی در این استان کدامند؟
- ۲- مجاری و منابع این موانع از نظر آنها کدام اند؟
- ۳- مردم این منطقه پیامدهای این موانع را چگونه درک و تفسیر می‌کنند. به عبارت دیگر، چه تفسیری از آن دارند؟

۴- ارائه‌ی یک مدل زمینه‌ای شامل سه بعد شرایط، تعامل و پیامد بر اساس نظریه‌ی زمینه‌ای^۱.
از آنجا که پدیده‌ی توسعه دارای ابعاد و جنبه‌های متفاوت و گسترده‌ای است، لذا مطالعه‌ی حاضر درصدد است به جنبه‌های متفاوت آن بپردازد. در بررسی هر یک از جنبه‌ها که در زیر ارائه شده‌اند، محقق در نظر دارد همزمان از دو جهت‌گیری و زاویه بررسی استفاده کند. از یک طرف، سعی می‌شود با به کارگیری رویکرد اتیک^۲ یا جهت‌گیری بیرونی به مطالعه‌ی موانع ایجاد شده در رابطه با بعد اقتصادی توسعه پرداخته شود و از طرف دیگر، با استفاده از رویکرد امیک^۳ یا جهت‌گیری ازدرون، به واکاوی درک و تفهیم مردم تحت مطالعه در رابطه با هر یک از موانع اقتصادی توسعه پرداخته شود و از طرف دیگر، با استفاده از مطالعه این موانع، به شرایط، تعاملات و پیامدهای آنها توجه شود. این دو زاویه برخورد با پدیده‌ی مورد بررسی اولین بار توسط ماروین هریس، انسان‌شناس، در رویکرد ماتریالیسم فرهنگی وی مطرح شد که محقق را قادر می‌سازد از دو موضع کمی و کیفی به مطالعه موضوع بپردازد (هریس، ۲۰۰۱: ۱۵۵).

از آنجا که هدف پژوهش در تحقیقات کیفی - تفسیر گرایانه، درک و تفهیم پدیدار پدیده‌ها و معنای درونی کنش‌های معنادار انسان در محیط و بسترهای طبیعی است، لذا محققان کیفی بدون استفاده از نظریه و فرضیه‌های از پیش تعیین شده وارد میدان تحقیق شده‌یا به بررسی پدیده‌ی مورد نظر در شرایط طبیعی می‌پردازد. علیرغم منطوق روش‌شناسی تفسیری و کیفی، در این روش‌شناسی از نظریه‌ها و رویکردهای مختلف

¹ - grounded theory

² -etic

³ -emic

نظری به شیوه‌های متفاوت از روش اثبات‌گرایانه استفاده می‌شود. (فترمن، ۱۹۹۸: ۹۶). از محققان و روش‌شناسان برجسته‌ی کیفی در عبارت‌زیبایی عنوان می‌دارد که «محقق کیفی باید با ذهنی باز وارد میدان مطالعه شود نه با کله‌ی پوک». وی با این عبارت موجز و رسا ادامه می‌دهد که نظریه‌ها می‌توانند راهنمای عمومی پژوهش‌های کیفی باشند، به این معنا که در باز شدن ذهن محقق، توجه به نکات، روندها و ابعاد محوری میدان مطالعه، ارائه‌ی چارچوب مفهومی جهت طرح سوال‌های عمده نقش اساسی ایفا می‌کنند. اشتروس و کوربین نیز با تأکید بر استفاده از نظریه‌ها و رویکردهای نظری تحت عنوان «ادبیات فنی»^۱ بر این باورند که بازنگری و استفاده عمومی از نظریه‌ها می‌تواند به چیزی منجر شود که آنها آن را «حساسیت نظری»^۲ می‌خوانند. براساس این مفهوم، محقق باید بتواند به جریان‌ها، مفاهیم و رویدادهای اصلی مرتبط با موضوع تحت مطالعه حساس بوده و برانگیخته شود. آنان بازنگری و توجه کلی به نظریه‌های مرتبط را عامل اساسی در ایجاد این حساسیت نظری در محقق کیفی می‌دانند. محققان دیگری نظیر کراسول نیز در تأیید استدلال فوق، به کارگیری و توجه به نظریه‌ها را در روشن شدن زوایای نظری موضوع مورد مطالعه و حمایت‌های نظری از آن یادآور شده‌اند. در این بخش از نوشتار به بازنگری و بررسی اجمالی دو دسته از نظریه‌های توسعه و تغییر اجتماعی پرداخته می‌شود که هر کدام از آنها بر ابعاد خاصی از تغییر و نوسازی تأکید دارند. این دو دسته عبارتند از: نظریه‌های جامعه‌شناختی و رویکردهای انسان‌شناختی توسعه و تغییرات اجتماعی. ابتدا به بازنگری و معرفی اجمالی نظریه‌های جامعه‌شناختی توسعه و تغییرات پرداخته می‌شود که خود در دو حوزه رویکرد کارکردگرایی و رویکرد تضاد ارائه شده‌اند. بطور کلی نظریه‌های جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی دو دسته‌اند: نظریه‌های کارکردی که براساس دیدگاه‌های دورکیم^۳ - پارسنز^۴ ارائه شده‌اند و نظریه‌های تضادی که مبتنی بر آرای مارکس هستند (هولمز و ترنر، ۱۹۹۰: ۵۲). نظریه‌های کارکردگراییانه مورد بررسی در این تحقیق عبارتند از: رویکردهای نوسازی و نوسازی نوین. نظریه‌های تضادی ارائه شده نیز شامل دیدگاه‌های وابستگی، وابستگی نوین، صورت‌بندی اجتماعی و شیوه تولید و نظام جهانی هستند (پیت، ۱۹۹۵: ۴۲) در اینجا بطور اجمالی به این دیدگاه‌ها اشاره می‌شود. این دسته از نظریه‌ها مشتمل بر دو رویکرد نظری اساسی در جامعه‌شناسی توسعه هستند که عبارتند از: نظریه‌ی نوسازی و نظریه‌ی نوسازی نوین.

^۱ - Technical Literature.

^۲ - Theoretical Sensitivity.

^۳ - Durkheim.

^۴ - Parsons.

رویکرد نوسازی مبتنی بر دیدگاه‌های دور کیم در مورد دگرگونی جامعه‌ی مبتنی بر همبستگی مکانیکی به جامعه‌ی مبتنی بر همبستگی ارگانیکی و تفکیک اجتماعی ناشی از آن است. از طرف دیگر، اندیشه‌های وبر^۱ در مورد چگونگی پیدایش جامعه‌ی صنعتی، سنت زدایی شده و عقلانیت گرا و ایده‌های مارکس پیرامون تطور و توسعه‌ی جوامع از مبانی نظری کلاسیک این نظریه هستند. (تایلور، ۱۹۷۷: ۱۴۵) اما این دیدگاه بطور رسمی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ توسط برخی دانشمندان کارگردگرا مطرح شد که مهمترین آنها پارسنز بود (هولمز و ترنر، ۱۹۹۰: ۵۴). نظریه‌ی نوسازی بعد از جنگ جهانی دوم در راستای سه رویداد اساسی پدید آمد که عبارتند از: گسترش کمونیسم و دکترین تحول گرای آن، هژمونی سیاسی نظامی ایالات متحده آمریکا در جهان و استقلال ملل مستعمره و نیاز به الگویی برای ورود آنها به عرصه‌ی توسعه و نوسازی. این نظریه، که از میراث فکری مهم دوره روشنگری است، معتقد است تنها نسخه‌ی اصلی توسعه و ترقی نسخه‌ی غربی است و کلیه‌ی جوامع باید الزاماً مراحل توسعه‌ی غربی را طی کنند (سو، ۱۳۸۸: ۸۲). مهمترین ویژگی‌های این نظریه عبارتند از: تک خطی بودن، انتقالی بودن، مرحله‌ای بودن، غربی بودن، غیر قابل برگشت بودن مسیر توسعه، تقدم اولیه به نقش ارزش‌ها، باور داشت‌ها و هنجارها در تشخیص سنتی یا مدرن بودن جامعه، شرایط لازم برای توسعه به مثابه‌ی شرط مقدم بر توسعه، کنار گذاشتن الگوهای سنتی زندگی اجتماعی و حتی نابودی مشخصه‌های سنتی همراه با پیدایش شکل جدیدی از قشریندی اجتماعی، اشاعه‌ی فرهنگی و رسیدن به مرحله‌ی مصرف انبوه (بندیکت، ۱۹۷۷: ۸۷). نظریه‌ی نوسازی با اتکای به رویکردهای ساختی - کارکردگرایانه پارسنزی، فرض اصلی خود را تعادل و توازن نظام اجتماعی قرار می‌دهد و مفهوم موازنه را نقطه مرجع بنیادی و نهایی برای تحلیل نظام‌های اجتماعی تلقی می‌کند که با شرایط خارجی روبه‌رو می‌شوند. به نظر وی هر گونه تغییری که موازنه سیستم را دچار آشفتگی سازد، جامعه را دچار نابسامانی می‌کند (تایلور، ۱۹۷۷: ۱۴۷). نظریه‌ی نوسازی بر این اعتقاد بود که «دیگران (جوامعی) نامتمدنی^۲ وجود دارند که باید متمدن و همسان با تمدن غربی شوند. براساس این رویکرد، این «دیگران نامتمدن» از آنجا که در اثر موانع داخلی قادر به طی مراحل توسعه نیستند، باید با اجبار هم که شده در مسیر توسعه قرار گیرند. بنابراین، نوسازی به عنوان یک رویکرد منسجم سعی در معرفی فرهنگ غرب به عنوان مرجع نهایی تمدن و فرهنگ متمدن بشر داشت و به تدریج ماهیتی سیاسی و هژمونیک پیدا کرد (تیریان، ۲۰۰۱: ۱۰۵).

^۱ - Weber.

^۲ - Uncivilized Others.

بطور کلی، نوسازی عبارت است از: «تغییر در آداب و رسوم و نظام اجتماعی سنتی به سمت آداب و رسوم و نظام اجتماعی - نهادی مدرن و لو اینکه این تغییر و ترقی به صورت ارادی یا اجباری صورت گیرد» (دیوال، ۲۰۰۰: ۱۵۳؛ واگنر، ۲۰۰۲: ۳). نظریه‌ی نوسازی برای عرضه نسخه‌های جهان شمول توسعه، در اصول و مبانی نظری - فلسفی خود، نظریه‌ی تغییر اجتماعی، طرح واژه‌ی مدرن، طرح‌های تکاملی و تغییرمند، روش دستیابی به توسعه و نقش کارگزاران و نخبگان را در مسر نهادینه کردن و به راه‌انداختن نوسازی مشخص کرد و یک دورنمای منسجم نظری ارائه داد که تا امروز اهمیت اساسی خود را از دست نداده است (برنشتاین، ۲۰۰۰: ۱۴۳-۱۴۵). نظریه‌ی نوسازی که البته امروزه آن را مکتب نوسازی نیز می‌خوانند، عموماً توسط مارکسیست‌ها مورد انتقادهای شدید قرار گرفت. مهمترین این انتقادهای عبارتند از: قوم‌مداری و باور به الگوی تمدن غربی به عنوان مرجع نهایی تقابل و دوگرایی‌هایی مانند سنتی / مدرن، شرق / غرب، شمال / جنوب، عقلانی / عاطفی، تقلیل‌گرایی و وارد شدن به سطوح‌شناختی و شخصیتی فردی (مک کله لند، اینکلس، اسمیت، هیگن و شومپتر)، ارائه‌ی تفسیرهای نادرست از توسعه در آمریکای لاتین و پیوند کم توسعه‌یافتگی آن با ویژگی‌های درونی و روانی این جوامع. اما علیرغم انتقادهای وارده، این رویکرد همچنان بر دیدگاه‌های عمده‌ی توسعه در جامعه‌شناسی نفوذ دارد. (کیت، ۱۹۹۵: ۲۳۱). در مقابل، برخی متفکران نوسازی مانند ترבורن با دیدگاهی میانه روتر بر این نکته تأکید کردند که فرآیند نوسازی بهتر است بر اساس جهت‌گیری زمانی تعریف شود نه به عنوان مجموعه‌ای از نهادها و فرآیندها که همواره با همدیگر به نزاع می‌پردازند. به نظر وی، نوسازی (و از این رو مدرنیته) یک مفهوم دوره‌ای است و تنها یک مفهوم اروپایی نیست. صاحب‌نظران دیگری نیز مانند موزلیس^۱ (۱۹۹۲) و آپتر^۲ (۱۹۸۷) با بیان اینکه دو رویکرد تضادی و کارکردگرا می‌توانند با یکدیگر ترکیب شده و همزمان به تبیین فرآیند توسعه‌یافتگی یا کم توسعه‌یافتگی جوامع بپردازند. در صدد تلقیق این دو رویکرد برآمدند. در دوره‌ی معاصر، رویکرد جدیدی به نام نوسازی جدید ایجاد شد که توانسته است برخی انتقادهای وارده بر رویکرد نوسازی کلاسیک را اصلاح کند. (آپتر، ۱۹۸۷: ۱۳۵) (موزلیس، ۱۹۹۲: ۱۱۶)

همزمان با فروپاشی کمونیسم در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، نظریه‌هایی که به نظریه‌های پسا-نوسازی^۳ موسوم شدند، پدید آمدند و نظریه‌ی نوسازی جدید نیز یکی از این نظریه‌ها بود (کوری، ۲۰۰۲: ۲۶۱). پیش از

^۱ - Mouzlise.

^۲ - Apter.

^۳ - Post - Modernization.

پایان دهه ۱۹۷۰، یعنی زمانی که شدت انتقادات به مکتب نوسازی به تدریج در حال فروکش بود، نوعی تجدید حیات در مطالعات نوسازی پدید آمد. البته این مطالعات نیز هدف محوری خود را توسعه‌ی جهان سوم قرار دادند. نظریه پردازان نوسازی جدید، از یکسو، به نبرد علیه مارکسیست‌ها و از سوی دیگر به ارزیابی مجدد اصول اساسی مکتب نوسازی کلاسیک پرداخته‌اند. اصول اساسی نظریه‌ی نوسازی جدید از این قرارند: سنت و تجدد به عنوان مفاهیمی متباین در نظر گرفته نمی‌شوند؛ با اتکای به داده‌های تاریخی از مباحث انتزاعی دوری می‌شود و الگوی خاص توسعه در هر کشوری بررسی و مشخص و گاه از مطالعات تطبیقی استفاده می‌شود؛ از مطالعات موردی استفاده شده و توجه بیشتری به تاریخ و مطالعات موردی مبذول می‌شود، اعتقاد چندانی به مسیر تک خطی توسعه به سمت الگوی غربی وجود ندارد و توسعه‌ی هر یک از کشورهای جهان سوم در مسیر خاص خود مطرح و ارزیابی می‌شود. این رویکرد جدید نقش مهمتری برای عوامل خارجی یا بین‌المللی در نظر می‌گیرد. همچنین، اهمیت بیشتری برای پدیده‌ی ستیز اجتماعی (مانند نوکارکردگرایی الکساندر و لوهمن) قائل می‌شود و غالباً عواملی نظیر منازعات طبقاتی، سلطه‌ی ایدئولوژیک و انقلاب را نیز در تحلیل‌های اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد (سو، ۱۳۸۸، ۱۸۶).

نظریه‌های تضادی توسعه و توسعه نیافتگی از مبانی نظری مارکس و انگلس^۱ در نقد نظام سرمایه داری سرچشمه گرفته‌اند و بر نقش نیروهای خارجی در فرآیند توسعه و نوسازی جوامع و حتی به خصوصیت بین‌المللی نظام سرمایه داری تأکید داشته‌اند. مارکسیست‌های بعدی حتی سرمایه داری و مدرنیته را هم تراز و هم پیوند تلقی کرده و در صدد بررسی نیروی شکل دهنده جهانی آن بوده‌اند. نظریه پردازان عمده‌ی این مکتب که در مکتب وابستگی، نظام جهانی و حتی صورتبندی اجتماعی نیز صاحب ایده‌های ارزشمندی هستند، عبارتند از: پل سویزی^۲، پل باران^۳، گوندر فرانک^۴ و سمیر امین^۵. این متفکران در تبیین علل توسعه نیافتگی جوامع جهان سوم بر تأثیرهای استخراجی-استثماري پیامدهای نفوذ سرمایه داری تأکید دارند. (کندل، ۱۹۸۹: ۳۹).

مکتب وابستگی که تحت تأثیر مطالعات توسعه نیافتگی مبتنی بر رویکرد مارکسیستی-تضادی پدید آمد، در قالبی نظری تر و گسترده تر و البته عمقی تر به بررسی وضعیت توسعه و توسعه نیافتگی به ویژه در

^۱ - Engles.

^۲ - Paule Sweezy.

^۳ - Paul Baran.

^۴ - Gunder Frank.

^۵ - Samir Amin.

کشورهای آمریکای لاتین و فرآیندهای بنیادی استثمار و عملکرد سرمایه داری در قبال این جوامع می‌پردازد. در کلان‌ترین سطح نظری، رویکرد وابستگی از اندیشه‌های مارکس در مورد نقد سرمایه داری و توجه وی به نابرابری‌های موجود در درون و بین جوامع نشأت می‌گیرد. کسانی که در این مکتب مارکسیستی توسعه کار می‌کنند، توجه زیادی به تبیین نابرابری‌های موجود در اقتصاد جهانی و فقدان توسعه در جوامع جهان سوم دارند. این نظریه در پرتو رویکردهای توسعه نیافتگی باران، سویزی، امین و فرانک شکل گرفت و در دهه‌ی ۱۹۶۰ از طریق کار تعدادی از اقتصاددانان توسعه که مخصوصاً به تداوم شکست‌های اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین توجه داشتند، گسترش یافت (ویستر، ۱۹۹۰: ۱۳۹). در رویکرد آنان، فقدان توسعه نمی‌تواند به موانع یا ارزش‌های درونی این جوامع در زمینه نوسازی نسبت داده شود، بلکه فرآیند توسعه نیافتگی نشأت گرفته از یکسری مسائل و مداخله‌های خارجی است، به گونه‌ای که رشد مراکز صنعتی پیشرفته در جهان امروز به معنای توسعه نیافتگی همزمان این کشورها است که غرب مازاد اقتصادی آنها را استخراج و آنها را استثمار کرده است. این مکتب بر این باور است که کل فرآیند توسعه‌ی اروپا مبنی بر تخریب خارجی بوده است (پیت، ۱۹۹۹: ۱۷). در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نرخ رشد اقتصادی علیرغم کمک‌های خارجی در برخی کشورها مانند برزیل، آفریقای جنوبی و ایران رضایت بخش نبوده و دور نمایی از برابری اجتماعی و دموکراسی سیاسی در این جوامع مشاهده نمی‌شد. این کشورها در اواخر دهه ۱۹۶۰ فضای خود را برای چالش‌های بنیادی تر با کل پارادایم «توسعه‌گرایی»^۱ باز کردند. این مسئله باعث پیدایش یک چارچوب روشن فکری عمده برای تحلیل اقتصاد سیاسی جهانی و تحلیل‌های نظام جهانی شد نظریه‌ی وابستگی ابتدا توسط نظریه پردازان آمریکای لاتین مانند فرانک و سمیر امین مطرح شد (بیکر، ۲۰۰۰: ۱۲۴). این متفکرین وابستگی را چنین تعریف می‌کنند: «وابستگی موقعیتی است که در آن گروه معینی از کشورها دارای اقتصادهایی مشروط به توسعه و گسترش اقتصادهای دیگر هستند؛ این موقعیت بنیادی وابستگی به یک موقعیت وابسته‌ی جهانی منجر می‌شود که طی آن کشورهای مذکور، تحت استثمار کشورهای مسلط قرار می‌گیرند» (مول، ۱۹۹۹: ۷).

نظریه پردازان وابستگی در رد و انکار غرب به عنوان یک کارگزار یا عامل ممتاز در تغییر و ترقی کشورهای توسعه نیافته اتفاق نظر دارند، به نظر آنان، دست کم تحلیل تاریخی اقتصاد سیاسی آمریکای لاتین نشان می‌دهد که چطور توسعه‌گراییان به دنبال «سرزنش قربانی»^۲ بوده‌اند (ظاهیر، ۲۰۰۱: ۲۰۱).

^۱ - Developmentalism.

^۲ - Blame of Victim.

رویکرد وابستگی از یک طرف به دلیل بدبینی زیاد به ورود عناصر سرمایه داری به جوامع جهان سوم و باور به قطع هر گونه رابطه با جوامع توسعه یافته سرمایه داری به عنوان تنها راه رهایی و توسعه جوامع توسعه نیافته و از طرف دیگر، تأکید زیاد بر نقش نیروهای خارجی و بین المللی در عقب ماندگی کشورهای جهان سوم و کم توجهی به مکانیسم‌ها و فرآیندهای درونی این جوامع در مسیر توسعه و تغییرات اجتماعی با انتقادهای متعددی روبه رو شد. انتقادهای مذکور باعث پیدایش رویکرد وابستگی جدید شد که در آن از بسیاری از اصول جرم گرایانه نظریه وابستگی کاسته شده و بر پیامدهای مثبت ورود عناصر سرمایه داری به جوامع توسعه نیافته تأکید شده است. در بخش زیر، این نظریه به صورت مختصر معرفی شده است.

نظریه پردازان مکتب وابستگی جدید، برای رهایی از بن بست‌های نظری درونی مکتب وابستگی که راه گزینی برای کشورهای جهان سوم باقی نمی گذاشت سعی کردند روندها و پیامدهای مثبت وابستگی و نفوذ سرمایه داری را نیز در نظر بگیرند. این نظریه «توسعه‌ی وابسته» نیز خوانده می‌شود. کاردوزو^۱ و فالئو^۲ به عنوان پیشگامان این نظریه معتقدند که سلطه‌ی خارجی در موقعیت‌های وابستگی ملی می‌تواند امکان «بین المللی کردن منافع خارجی» را فراهم سازد. با این حال، پیتر اوانز^۳ با ابداع واژه‌ی «بین المللی شدن امپریالیسم» در صدد تبیین این امر برآمد که نظام سلطه‌ی مرتبط با نیروهای خارجی به عنوان نیروی «داخلی» می‌تواند از طریق روش‌های اجتماعی، گروه‌ها و طبقات محلی «بازنمود» پیدا کند (پیت، ۱۹۹۵: ۶). براساس نظریه‌ی کاردوزو، توسعه‌ی وابسته از طریق توافق‌ها، فراکسیون‌ها و اتحادیه‌های بین دولت و سرمایه گذاران تجاری ایجاد می‌شود، اما این نوع توسعه‌ی باز به این دلیل صورت می‌گیرد که هم دولت و هم بخش تجارت به دنبال سیاست‌هایی هستند که براساس بازار مبتنی بر تمرکز درآمد و مستثنی کردن اجتماعی اکثریت جمعیت یک جامعه عمل می‌کند. به این حال، تضاد بین دولت و بخش تجارت به اندازه‌ی تضاد بین طبقات مسلط و مردم شدید نیست (روشا، ۲۰۰۲: ۸۶).

کاردوزو و فالئو جنبه‌های مثبت وابستگی را در نظر گرفته و از آن تحت عنوان توسعه‌ی وابسته یاد می‌کنند. کاردوز معتقد است که: «سرمایه داری انحصاری، وابستگی و توسعه واژه‌های متناقضی نیستند. نوعی توسعه‌ی سرمایه دارانه وابسته در بخش‌هایی از جهان سوم صورت می‌گیرد که با اشکال نوین گسترش

¹ - Cardoso.

² - Falletto.

³ - Peter Evans.

انحصار گرایانه پیوند می‌یابد. به عبارت دیگر، گاهی اوقات توسعه در نواحی فقیرتر صورت می‌پذیرد، اما توسعه ای که ایجاد می‌شود به دلیل نفوذ سرمایه بین‌المللی، مورب و ناموزون است. به علاوه، دولت‌های جهان سوم به عنوان دولت‌هایی وابسته که به سرمایه بین‌المللی کمک می‌کنند، در نظر گرفته می‌شوند» (آلان، ۱۹۹۹: ۵). برخی جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان اقتصادی که با تأکید بر نقش هر دو دسته عوامل داخلی و خارجی بر این باورند که فرآیند نفوذ سرمایه داری در کشورهای جهان سوم و توسعه نیافته در دوره‌های متفاوت و از مسیرهای گوناگون مؤثر بوده است که نیازمند بررسی خاص در هر دوره‌ی معین است. این نوع جهت‌گیری فکری که به نظریه‌ی صورت‌بندی اجتماعی موسوم است، سعی در تبیین چگونگی ورود عناصر سرمایه داری به درون ساختارهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع توسعه نیافته دارد و در صدد تحلیل و بررسی پیامدها و تأثیرهای نفوذ و گسترش این عناصر است (لهسایب زاده، ۱۳۸۲: ۴۸-۴۷). نظریه صورت‌بندی اجتماعی نیز با مبنایی مارکسیستی در صدد تبیین توسعه نیافتگی صورت‌بندی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم است. مفاهیم بنیادین این نظریه عبارتند از: «شیوه‌ی تولید» و «به هم آمیختگی شیوه‌های تولیدی»^۲. برای بسط این نظریه، مارکسیست‌های فرانسوی مانند فیلیپ رای^۳ و لویس آلتوسر^۴ مفهوم شیوه‌ی تولید را از مارکس اقتباس کردند و آن را برای بررسی جزئی‌تر و واقعی‌تر تاریخ اقتصادی جهان به کار گرفتند. به نظر آنان و به گونه‌ای مشابه با استدلال مکتب وابستگی، آنها بر این باور بودند که سرمایه داری جهان مدرن به همین سادگی این اشکال نوین را به دست نیاورده است، بلکه عناصر اقتصادی جوامع دیگر را در دوره‌ی استعمار تسخیر و به نفع باز تولید خود استخراج کرده است (ویلکر، ۱۹۹۶: ۹۴).

مفهوم «به هم آمیختگی شیوه‌های تولید» با اقتباس از مارکس، ابتدا در کارهای لنین در قالب همزمانی دو یا چند شیوه‌ی تولیدی و اهمیت تحلیلی این همزمانی و سپس توسط آلتوسر و بالیبار^۵ گسترش یافت. آلتوسر نیز مفهوم شیوه‌های تولید در صورت‌بندی اجتماعی را از لنین اقتباس کرده بود که نقش اساسی در تبیین‌های مارکسیستی بازی می‌کند (چیلکوت، ۱۹۹۴: ۲۴). مفهوم صورت‌بندی اجتماعی، نظریه‌پردازی در مورد اشکال و شرایطی را که در آن تولید و توزیع مازاد صورت می‌گیرد، فراهم می‌سازد. در این میان،

^۱ - Mode of Production.

^۲ - Confluence of Modes of Production.

^۳ - Phillip Rai

^۴ - Louis Althusser.

^۵ - Balibar.

تنازعات طبقاتی و رفتارهای سیاسی بسیار مؤثر هستند. شیوه‌ی تولید نیز به عنوان محور اساسی در رویکرد صورتبندی اجتماعی به مثابه‌ی ساختار پیچیده یا خرده نظامی (در مباحث اخیر این نظریه) تعریف می‌شود که دارای سه سطح ساختاری متمایز است که عبارتند از: «سطوح اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک». این مفاهیم با مفهوم «تعیین اقتصادی در وهله‌ی نهایی» که در کارهای آلتوسر و بالیار در مورد اقتصاد دیده می‌شود، تطابق دارد (هیندس، ۱۹۸۴: ۱۳۵) براساس این نظریه، «همه‌ی شیوه‌های تولیدی مازاد تولید می‌کنند» و بهره‌وری از این مازاد-محصول به تسلط مجموعه‌ای از روابط تولیدی بستگی دارد که از یک شیوه‌ی تولیدی به شیوه‌ی تولیدی دیگر تفاوت می‌کند (تایلور، ۱۹۷۷، ۸۳؛ مک لنان، ۲۰۰۳: ۴۳۶). زمانی که یک شیوه‌ی تولیدی جدید تسلط می‌یابد و مانع باز تولید شیوه‌ی قبلی می‌شود، این شیوه به گونه‌ای فرآینده به مسئله‌ای تبدیل می‌شود که براساس آن اشکال ایدئولوژی، دولت و نهادهای متناسب با شیوه‌ی قبلی با الزام‌های باز تولیدی شیوه‌ی نوظهور جدید تولید دیگر تطابق ندارند. شیوه‌ی تولیدی بعدی مستلزم اشکال سیاسی و ایدئولوژیک است که با اشکال غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند سازگار باشد. مطابق رویکرد صورتبندی اجتماعی، در هر دوره‌ای از تاریخ نوعی صورتبندی اجتماعی مبتنی بر شیوه‌ی تولید غالب وجود دارد و تاریخ را می‌توان توالی و جایگزینی پی در پی صورتبندی‌های اجتماعی تعریف کرد (تایلور، ۱۹۷۷: ۲۱). دگرگونی اجتماعی مستلزم جابجایی از شیوه‌های تولیدی پایین به سمت شیوه‌های تولیدی سطوح بالاتر است. این توسعه مادی مملو از بحران است و باعث تنازعات طبقاتی و اجتماعی می‌شود. مارکس به جای واژه‌ی مرحله، شیوه‌ی تولید را می‌پذیرد و به مفهوم تک خطی توسعه باور دارد (کورتز، ۱۹۷۹: ۲۰۱). نظریه‌ی صورتبندی اجتماعی معتقد است که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از یک طرف تحت «تسلط آناشی» و از طرف دیگر تحت تسلط «قانون آهنین سرمایه» قرار دارد. این دوگرایی می‌تواند با ارجاع به «قانون ارزش» به عنوان «قانون طبیعی جامعه» تشریح شود (کوسون، ۱۹۷۷: ۳۷۲). به دنبال تلاش‌های متفکران مارکسیست برای تبیین دلایل و وضعیت توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم، ایمانوئل والرشتاین با ارائه نظریه‌ی خود تحت عنوان نظام جهانی سعی کرده از یک طرف، زمینه و فرآیند تاریخی پیدایش نظام سرمایه‌داری و چگونگی نفوذ آن را به اقتصادهای کشورهای توسعه نیافته تبیین کند و از طرف دیگر با خوش بینی نسبی، این نکته را مطرح نماید که کشورهای توسعه نیافته نیز می‌توانند موقعیت اقتصادی و سیاسی خود را تغییر داده و به سطح معینی از توسعه دست یابند. جزئیات این نظریه به اختصار در ادامه‌ی نوشتار مورد بحث قرار می‌گیرد. نظریه‌ی نظام جهانی نیز مانند مکتب وابستگی جدید در پاسخ به انتقادهای وارده بر مکتب وابستگی کلاسیک و بن بست‌های مفهومی آن مطرح شد. نظریه‌ی

نظام جهانی یک رویکرد جامعه‌شناختی کلان است که در صدد بررسی پویایی‌های اقتصادی، سیاسی سرمایه داری «به عنوان یک نظام اجتماعی تام» است و با کار والرشتاین^۱ در سال ۱۹۷۴ در این زمینه پیوند خورده است. والرشتاین در کار خود در آغاز بر پویایی‌های سرمایه داری تاریخی متمرکز است که دارای موجودیتی واقعی، زمان مند، مکان مند و محلی است و با فعالیت‌های تولیدی در قالب انباشت بی پایان سرمایه ارتباط دارد. به نظر وی، منطق سرمایه داری ضرورتاً جهانی است (مک گرو، ۱۹۹۲: ۷۰).

والرشتاین از تمایزین توسعه نیافتگی یا سرمایه داری حاشیه‌ای و مرکزی اجتناب کرده و معتقد است که یک نوع سرمایه داری وجود دارد و آن نظام جهانی است (از کیا وغفاری، ۱۳۸۷: ۳۰۵). از نظر والرشتاین، نظام جهانی یک نظام اجتماعی است که دارای مرزها، ساختارها، گروه‌های عضو، قواعد مشروعیت و انسجام است و حیات آن وابسته به ترکیبی از نیروهای متضادی است که آن را با تنش و تناقض حفظ کرده‌اند. در این نظام، هر گروه در جستجوی منافع خود است. این نظام مانند یک ارگانیزم دارای یک دوره‌ی زندگی است که در برخی ابعاد تغییر می‌کند و در برخی جهات نیز ثابت مانده و دارای ویژگی‌های توسعه‌ای مخصوص به خود است. به نظر والرشتاین، براساس رویکرد نظام جهانی می‌توان سه دسته جوامع یا کشورها را شامل کشورهای هسته (سرمایه داری)، کشورهای پیرامونی و کشورهای نیمه پیرامونی از هم تفکیک کرد. (والرشتاین، ۱۹۷۴: ۱۹۴). به نظر والرشتاین، اقتصاد جهانی سرمایه داری نیازمند توسعه و گسترش جغرافیایی است و یک نوع تقسیم کار محوری ایجاد می‌کند که در آن هر یک از کشورهای مربوط به مقوله‌های سه گانه‌ی فوق باید نقش خاصی داشته باشند. از این منظر، نقش دولت‌های پیرامونی در تقسیم کار جهانی، فراهم کردن مواد اولیه برای کشورهای هسته است و کشورهای نیمه پیرامونی نیز نقشی واسطه‌ای دارند. با این حال، کشورهای پیرامونی می‌توانند در اثر توسعه و تحول به سطح کشورهای پیرامونی و چه بسا به سطح کشورهای هسته نیز ارتقا پیدا کنند. هدف عمده‌ی نظریه‌ی نظام جهانی والرشتاین حل و فصل برخی مسائل و چالش‌های مفهومی در نظریه‌های مارکسیستی توسعه است (ولا، ۲۰۰۱: ۱۱۴).

روش‌شناسی

با توجه به اینکه روش‌شناسی عمده‌ی این تحقیق کیفی بوده و از روش مردم‌نگاری برای عملیات گردآوری داده‌ها و از نظریه‌ی زمینه‌ای برای تحلیل و ارائه داده‌ها استفاده شده است. در این پژوهش،

^۱ - Wallerstein.

اطلاعات مشاهده‌ای و اسنادی توسط محقق گردآوری شد و اطلاعات مصاحبه‌ای نیز از ۵۶ نفر مشارکت‌کننده‌ی ساکن در میدان مطالعه گردآوری گردید. برای تعیین افراد مورد مصاحبه، از روش نمونه‌گیری کیفی - هدفمند و برای تعیین تعداد مصاحبه‌شوندگان از منطق اشباع نظری در نمونه‌گیری نظری استفاده شد. به این ترتیب که مصاحبه‌های متعدد انجام شدند تا جایی که فضای مفهومی سؤال‌های تحقیق اشباع شدند و پاسخ‌های افراد تکراری یا مشابه به نظر رسیدند. روش تجزیه و تحلیل در این پژوهش، روش کدگذاری سه مرحله‌ای باز، محوری و انتخابی اشتراوس و کوربین به عنوان رویکرد پایه به همراه الگوی عملیاتی تعدیل شده ایوز که یک الگوی ترکیبی با پایه تحلیلی اشتراوس و کوربین است به عنوان چارچوب عملی هدایت شده تجزیه و تحلیل مورد کاربرد بوده است. (ایوز، ۲۰۰۱: ۶۵۴). بعد از گردآوری داده‌ها، عملیات طبقه‌بندی و منظم‌سازی آنها انجام شد. در این مرحله، داده‌های مشاهده‌ای - مصاحبه‌ای و اسنادی موجود از هم تفکیک شده و هر کدام بر حسب سؤال‌های محوری تحقیق بطور جداگانه مرتب شدند. در گام اول تحلیل اطلاعات، داده‌های مصاحبه‌ای به تفکیک هر سؤال محوری تحقیق در واحد سطر به صورت سطر به سطر و به دقت کدبندی باز شدند و مفاهیم اولیه برگرفته از داده‌ها به دست آمدند. همزمان از اطلاعات مشاهده‌ای نیز برای تکمیل مفاهیم، تشخیص مناسب کدها و درک کلی ارتباط بین آنها استفاده شد. به علاوه، از داده‌های مشاهده‌ای و اطلاعات آماری موجود برای نگارش بررسی توصیفی میدان مطالعه و معرفی عمومی ابعاد جامعه‌ی مورد مطالعه بهره گرفته شد. در کل فرآیند نگارش گزارش تحقیق، محقق با مراجعه مکرر به داده‌های مشاهده‌ای - تصویری، شنیداری و مکتوب، خود را در فضای میدان مطالعه قرار می‌داد و جنبه‌های مختلف آن را یادداشت می‌کرد.

بعد از اتمام فرآیند کدبندی باز، کدبندی محوری شروع شد در این قسمت مقوله‌های به دست آمده با یکدیگر مقایسه شدند و ابعاد آنها تشخیص داده شد. سپس، با تعیین ارتباط منطقی و معنایی بین آنها، خط داستان هر کدام به نگارش درآمد. در مرحله کدبندی گزینشی، باید مقوله‌ی هسته - تحلیلی تعیین می‌شد. در این مرحله باید از بین مقوله‌های به دست آمده مقوله هسته مشخص شود یا محقق یک مقوله جدید برای پر کردن فضای مفهومی کل مقوله‌ها (برای آن سؤال خاص) را تعیین می‌کرد. لذا مقوله‌ی هسته‌ی جداگانه‌ای برای هر یک از سؤال‌های محوری تحقیق که فرآیند کدبندی باز، محوری و گزینشی را طی کرده بودند، تعیین شد. سپس باید مدل پارادایمی برای هر سؤال پژوهشی براساس مقوله‌ها ترسیم شود. لذا، با دسته‌بندی مقوله‌های عمده حول مقوله هسته در قالب مدل شرایط، تعامل/فرآیند و پیامد، به تفکیک هر سؤال ۴ مدل پارادایمی به دست آمد که هر کدام بیانگر یک نظریه‌ی زمینه‌ای ویژه برای سؤال محوری

بودند. از این رو، برای بررسی ابعاد چندگانه پدیده‌ی مورد مطالعه، یعنی درک موانع اجتماعی، چندین مدل پارادایمی ساخته شد و سپس هر کدام از آنها در قالب یک مدل یا دیاگرام صوری نمایش داده شد. و در نهایت مدل نهایی موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام به مثابه‌ی ساختار بخش و ساختار شکن ترسیم گردید. برای تامین روایی و پایایی مطالعه از صحت سنجی ریگور (rigor) یا استحکام داده استفاده شد که بدین منظور تاکید بر نوشتن یاد آوری‌های متعدد، نمونه‌گیری نظری، دقت در کدگذاری دسته بندی می‌باشد.

یافته‌ها

قبل از ارائه یافته‌ها، لازم است مطالبی در رابطه با طرز نگارش مطالب و یافته‌ها در روش کیفی و مخصوصاً روش نظریه‌ی زمینه‌ای گفته شود. محققین و روش‌شناسان کیفی بر این باورند که طریقه‌ی نگارش و ارائه‌ی یافته‌ها یا گزارش‌های کیفی از اهمیت بالایی برخوردار است. طبق نظر آنها زبان نگارش گزارش‌های کیفی باید منطبق و متعلق به زبان افراد درگیر در پژوهش باشد؛ به این معنا که تعلق‌پذیری در آن دیده شود. (محمدپور، ۱۳۹۲: ۱۴۵) از نظر روش‌شناسان کیفی، از آنجا که کار محقق تفسیر تفسیرها و گاه صرفاً طبقه بندی تفسیرهای مردم عادی است و از آنجا که زبان مردم عادی زبانی غیر حرفه‌ای و مبتنی بر دانش عامیانه است، لذا باید از به کارگیری روش حرفه‌ای و پیچیده یا هر سبک و روشی که به جای ساده سازی مفاهیم مورد مطالعه به پیچیدگی موضوع‌ها و جریان‌ها دامن بزند، پرهیز کرد. روش‌شناسی کیفی به عنوان رهیافتی که مبتنی بر زبان بومی و دانش عمومی است، باید در ارائه‌ی مطالب و طرز بیان آنها به اصول زبان بومی و عامه فهم وفادار باشد. از طرف دیگر، از آنجا که گزارش تحقیق و یافته‌های آن جهت ارزیابی و قضاوت باید در دسترس افراد بومی و درگیر قرار گیرد یا در صورت لزوم به افزایش دانش و آگاهی آنها از وضعیت خودشان منتهی شود، لذا روش‌شناسان کیفی استفاده از ادبیات و نگارش پیچیده که عموماً در روش اثباتی و نخبه‌گرا مطرح است را تجویز نمی‌کنند. آنان بر این باورند که تفاوت دو رهیافت کمی و کیفی نه تنها بر سر طرز نگاه و چگونگی بررسی دنیای پیرامون انسان‌هاست، بلکه بر سر طرز بازنمایی و به تصویر کشیدن دنیای بررسی شده نیز می‌باشد. (محمدپور، ۱۳۹۲: ۳۱۶)

هدف این قسمت از مقاله ارائه و تشریح یافته‌های عمده یا مقوله‌های اصلی است که بنیان نظریه‌ی زمینه‌ای را تشکیل می‌دهد. همانطور که عنوان شد، ۴ سوال محوری در مقاله کنونی مورد بررسی

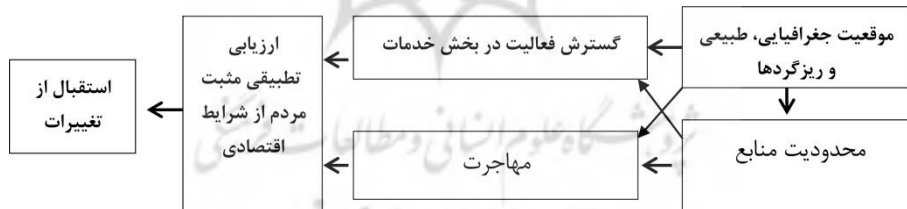
قرار گرفتند که محقق با استفاده از روش‌های گردآوری اطلاعات (مشاهده مشارکتی، مصاحبه و داده‌های اسنادی) به آنها پاسخ داده است. منطق و شیوه‌ی ارائه‌ی یافته‌ها براساس الگوی عمومی پژوهش‌های انجام شده در نظریه‌ی زمینه‌ای است. از نظر مردمان این دیار مهمترین موانع اقتصادی توسعه یافتگی عبارتند از:

۱- مشکلات اکولوژی

با توجه به مقوله‌های عمده می‌توان گفت که مفهوم یا مقوله‌ی مشکلات معیشتی مفهومی است که می‌تواند کلیه سوال‌ها و مباحث فوق را پوشش داده و نیز جنبه تحلیلی داشته باشد. براساس مقوله‌ی هسته که خود برگرفته و انتزاع شده از سایر مقوله‌های عمده است، مردم استان ایلام پیامدهای مشکلات اکولوژی را به مثابه مشکلات معیشتی درک و ارزیابی می‌کنند. به این معنا که آنان بر این باورند مشکلات اکولوژی جامعه آنها مانع توسعه و افزایش سطح زندگی اقتصادی آنها بوده است. مقوله‌ی محوری فوق به وضوح بیانگر این مطلب است که مردم ایلام با رویکردی منفی و غیرکارکردی به مشکلات اکولوژی ایجاد شده می‌نگرند. درک پیامدهای مشکلات اکولوژی به مثابه مشکلات معیشتی متأثر از یکسری شرایط و بسترها بوده و در نتیجه تعاملات و فرآیندهای خاصی حاصل شده است. به علاوه، درک مذکور خود دارای نتایج خاصی نیز می‌باشد که در زیر به هر یک از این نکات توجه می‌شود. یکسری شرایط و بسترها در استان ایلام وجود دارند که باعث ایجاد مسائل و مشکلات اقتصادی متعددی برای مردم آن سامان شده‌اند. این شرایط از نظر مردم منطقه در سه طبقه‌ی عمده قرار می‌گیرند که عبارتند از: موقعیت طبیعی، کمبود منابع و موقعیت جغرافیایی.

از رویکرد مردم ایلام، منطقه‌ی آنها مکانی است که کوهستانی و نسبتاً خشک که امکان هر گونه تحرک و پیشرفت اقتصادی را با مشکل مواجه ساخته است. اکولوژی منطقه باعث شده که جبر و فشارهای محیطی و جغرافیایی بر ساختار اقتصادی، سنتی و بومی منطقه به شدت تأثیر گذاشته و مانع رشد و شکوفایی اقتصادی این جامعه شود. مشکلات محیط طبیعی مورد بحث خود به خود باعث شده منابع اقتصادی اندکی در دسترس بوده و پتانسیل‌های رشد اقتصادی محدودی وجود داشته باشند. کمبود و در برخی نواحی فقدان زمین زارعی-باغی، کمبود مراتع و علوفه برای دامداری- که مردم منطقه را برای چندین ماه از سال مجبور به کوچ کردن و اقامت در ییلاق‌ها می‌کند- و کمبود منابع آبی نمونه‌هایی از این منابع هستند که به میزان بسیار اندکی در دسترس هستند. بر همین اساس، زراعت بسیار محدود، دامداری محدود به چند رأس دام، باغداری سنتی و صنایع دستی محدود ارکان عمده‌ی اقتصاد

ستی این جامعه را تشکیل می‌دهند. در نتیجه فقدان منابع که خود تا حدی ناشی از مشکلات اکولوژیکی آن منطقه است، اکثر ساکنان منطقه از موقعیت جغرافیایی رنج می‌برند؛ به این معنا که مردم منطقه از گذشته تاکنون در شرایط دشوار جغرافیایی و با گرد و خاک می‌زیسته‌اند. به علاوه، همانطور که مردم خودشان خاطرنشان ساخته‌اند، هجوم ریزگردها اکثر ساکنان منطقه ایلام را آزار داده است. تحت تأثیر شرایط مذکور، مردم ایلام نیز در راستای بهبود وضعیت اقتصادی خود دست به اقداماتی زده‌اند. به عبارت دیگر، در برابر شرایط مذکور واکنش‌ها و تعامل‌های خاصی از خود بروز داده‌اند که می‌توان آنها را طبق نظر ساکنین منطقه در دو مقوله‌ی عمده جای داد. این دو مقوله عبارتند از: درگیری و اشتغال به مشاغل جدید اقتصادی که عمدتاً خدماتی هستند و مهاجرت (کارگری در شهرهای صنعتی و عمدتاً تهران). مشاغل خدماتی مذکور عمدتاً شامل مشاغل اداری، آموزشی، مغازه داری، رانندگی و تا اندازه‌ای تجار خرد پا است که تعداد زیادی از مردم را به خود مشغول کرده است. در کنار این مشاغل، تعداد زیادی از مردم این دیار هر ساله در جستجوی کار به شهرهای دیگر، یعنی عمدتاً شهرهای صنعتی و تهران مهاجرت می‌کنند. در این فرآیند، تعدادی از آنان به زادگاه خود بر می‌گردند، حال آنکه تعدادی دیگر در آنجا اقامت می‌کنند، گرچه پیوند خود را با منطقه حفظ می‌کنند. در هر حال، مهاجرت‌های کاری یکی از واکنش‌ها و تعامل‌هایی است که مردم این استان با شرایط محدودکننده تحرک اقتصادی خود دارند.



مدل شماره ۱-مدل زمینه‌ای موانع اقتصادی توسعه‌یافتگی در استان ایلام مربوط به (مشکلات اکولوژیکی)

در نتیجه‌ی تعامل‌های مذکور، مردم این استان ارزیابی مثبتی از زندگی کنونی خود دارند. این ارزیابی دارای خصوصیت تطبیقی است؛ به این معنا که در مقایسه با شرایط دشوار زندگی اقتصادی گذشته عنوان می‌شود. آنان بر این باورند که روی هم رفته پیدایش مشاغل جدید در کنار فعالیت‌های اقتصادی خارج از ایلام (مهاجرت کاری)، باعث بهبود عمومی سطح زندگی اقتصادی آنها شده است. اما در خود استان هنوز اقدامات مفیدی برای مشکلات مربوط به اکولوژیکی منطقه انجام نشده است. و این عامل باعث شده که این استان همچنان در تمام شاخص‌های اقتصادی در ردیف استان‌های آخر کشور قرار گیرد. در نتیجه‌ی

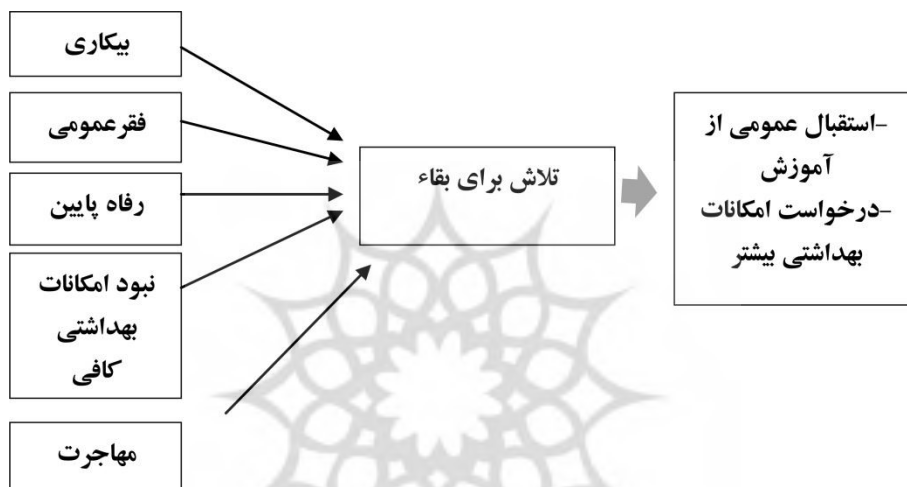
ارزیابی مذکور، مردم منطقه ضمن استقبال از هر گونه تغییر و توسعه اقتصادی، خواهان مساعدت و سرمایه گذاری دولت در محیط بومی خود هستند. آنها اعتقاد دارند که می توان با مکانیزه کردن برخی فعالیت های اقتصادی بومی یا تأسیس صنایع سبک مبتنی بر محصولات بومی منطقه به رشد اقتصادی جامعه ی آنها کمک کرد.

۲ - فقر اقتصادی

بر اساس این مقوله مردم ایلام فقر را پدیده ای می بینند که سلامت جسمی و روحی آنها را به خطر می اندازد. آنها معتقدند که با امکانات بهداشتی بیشتر و آموزش بالاتر می توان زمینه مناسبی برای سلامتی و افزایش کیفیت زندگی آنها فراهم کرد. نکته دیگر آن است که درک فقر اقتصادی به مثابه تلاش برای بقا در قالب یکسری شرایط و فرآیندهای خاصی صورت گرفته است و دارای یکسری پیامدهایی نیز می باشد. به این معنا که چرا چنین درکی از فقر وجود دارد و چگونه حاصل شده است. مقوله های فوق را می توان به صورت منسجم در قالب یک خط مسیر شامل شرایط، فرآیندها و پیامدهای فقر مطرح کرد. همانطور که در مباحث قبلی هم اشاره شد. استان ایلام با مشکلات متعدد اقتصادی روبرو بوده است که یکی از آنها بیکاری است. وجود این سیستم نامناسب منجر به پیدایش آسیب های دیگر اقتصادی مانند فقر عمومی و به تبع آن میزان پایین رفاه می شود. در کنار آن کمبود امکانات بهداشتی خود نیز زمینه ساز بیماری ها و مرگ و میرهای بالا را در این جامعه فراهم می آورد و این عوامل باعث مهاجرت تعداد زیادی از خانواده های این استان به مرکز کشور و سایر استان های صنعتی می باشد.

بنابراین کمبود امکانات بهداشتی و بیکاری و عوامل آن زمینه و شرط درونی تغییر و استقبال از آموزش و امکانات بهداشتی بیشتر را فراهم نمود. در کنار زمینه ی مذکور، گسترش آموزش در کنار پیدایش مجاری ارتباطی جدید بسترها و امکاناتی را فراهم کردند که بر دانش و حساسیت بهداشتی مردم می افزود. این حساسیت و معرفت جدید باعث پذیرش و جا افتادن هر چه بیشتر بهداشت و آموزش در این استان شد. همگام با افزایش سواد و گسترش مجاری ارتباطی نقش دولت نیز در ایجاد و توسعه امکانات بهداشتی - درمانی و آموزشی در این استان مؤثر می شود. از این نظر سرمایه گذاری دولت در امر بهداشت و آموزش از عوامل و شرایط بسیار مهم در توسعه یافتگی این استان در جهت مقابله با فقر می باشند. با ورود بهداشت مدرن به این استان مردم در تعامل با پدیده های جدید به استفاده گسترده از آن می پردازند. از دیگر تعامل های مردم این دیار با بهداشت مدرن در فرآیند ورود این پدیده درخواست بیشتر امکانات بهداشتی و وابستگی بیشتر به این پدیده است. و ورود آموزش مدرن به این

استان متأثر از یکسری شرایط و بسترها می‌باشد. در واقع شرایط مذکور نقش اولیه و تعیین کننده‌ای داشته‌اند که عبارتند از اشتغال و رفاه. در این زمینه مردم این دیار معتقدند که بهداشت نوین و آموزش مدرن فواید و مزایای حیاتی فراوان و قابل ملاحظه‌ای برای آنان می‌تواند داشته باشد. مشکلات بهداشتی و بیکاری و فقر را از بین برده و بر افزایش سلامتی و طول عمر در جامعه‌ی آنان تأثیرات مثبتی داشته باشد.



مدل شماره ۲: مدل زمینه‌ای موانع اقتصادی توسعه یافتگی در استان ایلام مربوط به (فقر اقتصادی مزمن)

۳- نبود بخش خصوصی قوی

با بررسی داده‌ها و مقوله‌های ارائه شده می‌توان به این نتیجه دست یافت که در استان ایلام بخش خصوصی به مثابه پدیده‌ی تسهیل کننده زندگی یا به عبارت دیگر "رفاه آفرین، چالش برانگیز" درک می‌شود. در کنار بخش خصوصی به مثابه رفاه آفرین، مردم این دیار بر این باورند که بخش خصوصی ممکن است باعث تخریب محیط زیست، آلودگی هوا، تضعیف اعتقادات، باورهای سنتی و روابط اجتماعی آنها شود. و خود این دیدگاه یکی از عوامل اصلی توسعه نیافتگی در این استان می‌باشد، لذا آنها بر استفاده و استقبال از بخش خصوصی در کنار حفظ باورهای سنتی تأکید دارند. به این معنا که مردم ایلام دوست دارند بخش خصوصی و کاربرد آن در زندگی باعث تخریب طبیعت و تضعیف یا نابودی باورهای سنتی آنها نشود. از طرف دیگر مردمان این دیار نقش بخش خصوصی را در تحدید و تضعیف محیط زندگی و باورهای آنان خاطر نشان کرده‌اند و اظهار می‌دارند این پدیده باعث از بین

رفتن بسیاری از روابط آنان و محیط طبیعی آنها می شود. به علاوه بخش خصوصی از رویکرد ساکنان این منطقه به عنوان ابزاری دو لبه و دوگانه درک شده است که هم می تواند تأثیر مثبت و هم منفی برای آنان به همراه داشته باشد. از این رو رفاه آفرینی بخش خصوصی را در کنار وجود یکسری چالش ها و مشکلات درک و ارزیابی می کنند. بنابراین می توان مقوله «رفاه آفرین - چالش برانگیز» را به عنوان مقوله هسته انتخاب کرد.

مقوله هسته - محوری حاضر متأثر از یکسری شرایط و بسترهاست. به این معنا که درک مذکور از نبود بخش خصوصی قوی از شرایطی خاص ناشی شده است. شرایط مذکور عبارتند از نبود روحیه کارآفرینی، ضعف فرهنگ کسب و کار و فقدان پشتوانه مالی. در نتیجه فقدان شرایط مذکور مردم این دیار با مشکلات عدیده ای مواجه بوده اند، به این معنا که مردم منطقه از گذشته تاکنون در شرایط دشوار اقتصادی، بیکاری و عدم درآمد می زیسته اند و علت عدم موفقیت بخش خصوصی و شرایط به وجود آمده را در مشکلات بانکی، مدیریت دولتی و عدم امنیت اقتصادی می داشتند تحت تأثیر شرایط فوق تعامل مردم این دیار با این پدیده را استقبال از سرمایه گذاری می دانند. مردم ایلام گر چه از این پدیده مدرن استقبال می کنند، اما همزمان بر حفظ باورهای سنتی و محیط زیست خود تأکید دارند.



مدل شماره ۳ زمینه ای موانع اقتصادی توسعه یافتگی در استان ایلام (نبود بخش خصوصی قوی)

در صورتی که تعامل های فوق به بار نشیند بخش خصوصی پیامدهای خاصی برای مردم خواهد داشت این پیامدها عبارتند از: تولید، اشتغال و کارآفرینی و رونق اقتصادی منطقه. اما متأسفانه هنوز این تعامل ها

در منطقه شکل نگرفته است و عدم بخش خصوصی قوی در این دیار همچنان به عنوان یکی از موانع توسعه نیافتگی این استان مطرح می‌باشد.

۴- نبود زیرساخت‌های اقتصادی به مثابه فشار آور

هدف از کدگذاری گزینشی انتخاب مقوله‌ای است که بتواند حداکثر فضای مفهومی مقوله‌های عمده را در بر گرفته و آنها را نیز حول خود سازماندهی و به هم مرتبط سازد. با توجه به اینکه هدف این بخش از مطالعه، درک و ارزیابی مردم استان ایلام از فقدان زیرساخت‌های اقتصادی می‌باشد. لذا مقوله «فشار آور» به عنوان مقوله‌ی هسته و محوری انتخاب می‌شود. این مقوله می‌تواند حداکثر فضای مفهومی مقوله‌های فوق را اشباع نموده و در خود جای می‌دهد. بر اساس این مقوله مردم استان ایلام ضمن پذیرش نبود زیرساخت‌های اقتصادی در این استان، نسبت به پیامدهای آن نگران هستند و آن را به عنوان مانعی جدید در راه توسعه‌یافتگی استان قلمداد می‌کنند.

نبود زیرساخت‌های اقتصادی در استان متأثر از یک سری شرایط و بسترها بوده است. در واقع شرایط مذکور نقش اولیه و تعیین کننده داشته‌اند که عبارتند از: عدم سرمایه‌گذاری در استان، عدم نیروی انسانی متخصص و عدم استفاده از منابع. این ترتیب نیاز به رفع مشکلات اقتصادی از طریق ورود دولت با استفاده از سرمایه‌گذاری کلان، دادن وام‌های بلاعوض و کم بهره به ساکنان این دیار احساس می‌شود. با ورود دولت به سرمایه‌گذاری، مردم این دیار به شیوه‌های خاص با پدیده مذکور تعامل برقرار کرده یا به عبارت دیگر نسبت به آن واکنش‌های خاصی نشان می‌دهند. این تعامل‌ها عبارتند از: همکاری با دولت در تمام زمینه‌ها، زمین را در اختیار دولت قرار دادن برای زیرساخت‌ها مانند جاده کارخانه، شهرک صنعتی و ... مراقبت از وسایل و امکانات دولتی، تأکید بر همگرایی و استقبال عمومی. پیامدهای نبود زیرساخت‌های اقتصادی برای استان ایلام عبارتند از: کشاورزی و دامداری و باغداری محدود و سنتی، ضعف شدید در شبکه حمل و نقل (هوایی، ریلی و جاده‌ای) و فقدان توریسم به این معنا که مردم این استان ضمن درک نقش مثبت دولت از سرمایه‌گذاری، از بی توجهی نسبت به این مورد ابراز نگرانی می‌کنند. کل فرآیند مذکور تحت عنوان نبود زیرساخت‌های اقتصادی در استان به مثابه پدیده فشار آور درک شده است. که نشانگر نگرانی مردم نسبت به زیرساخت‌های اقتصادی در حوزه‌های مختلف سرمایه‌گذاری، نیروی انسانی متخصص، استفاده از منابع و به تبع آنها کشاورزی و دامداری سنتی، شبکه حمل و نقل و توریسم می‌باشد. و در صورتی که دولت ورود نکند و در این زمینه سرمایه‌گذاری نکند این استان همچنان در زمره استان‌های توسعه نیافته خواهد بود..

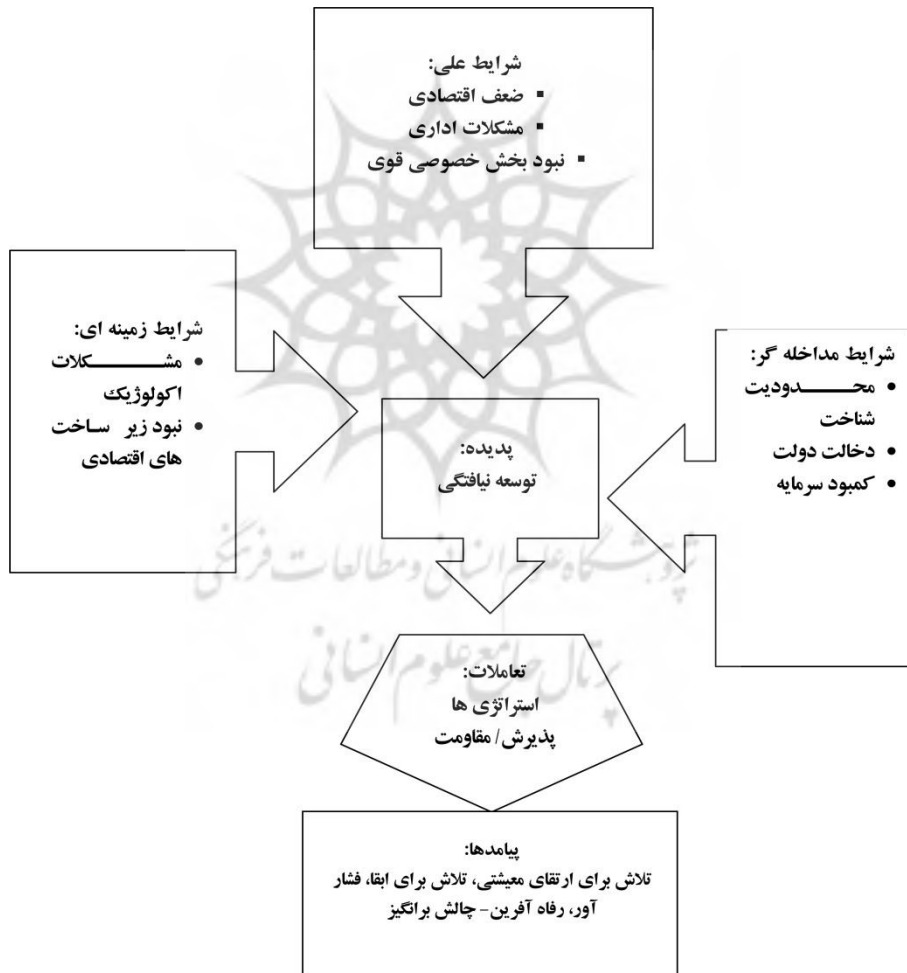


مدل شماره ۴ مدل زمینه ای موانع اقتصادی توسعه یافتگی در استان ایلام (نبود زیرساخت های اقتصادی)

بحث و نتیجه گیری

با توجه به مقوله های عمده ی نهایی که در مدل ۵ آمده است، می توان مقوله ی ساختار بخش و ساختار شکن را به عنوان نهایی ترین مقوله ی هسته انتخاب کرد. این مقوله انتزاعی ترین مقوله ی هسته و پاسخ نهایی به سوال اصلی پژوهش یعنی موانع اقتصادی توسعه یافتگی در استان ایلام است. براساس این مقوله، مردم ایلام با درک و تفسیر موانع ایجاد شده در دنیای جدید خود، توسعه را به مثابه پدیده ای درک می کنند که دارای دو پیامد ساختار بخش و ساختار شکن است. ایلامی ها موانع اقتصادی توسعه در استان خود را تفسیر کرده، آن را ارزیابی نموده و هم اکنون نیز درک خاصی از این پدیده دارند. آنها می دانند که این پدیده ی جدید دارای چه مشخصه ها و جنبه هایی است. این همان تفسیری است که تفسیرگرایی اجتماعی بر آن تأکید دارد (گیرتر، ۱۹۹۸؛ کلیفورد و مارکوز، ۱۹۸۶؛ فیشر و مارکوز، ۱۹۹۵). مردم استان ایلام توسعه را چون پدیده ای می بینند که از یک طرف آنها را قادر می سازد بر محیط اجتماعی و طبیعی خود فایز آمده و مشکلات اکولوژیک، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود را حل و فصل کنند و در جهت توسعه و ارتقای سطح زندگی خود گام بردارند. یا به عبارت دیگر به آنها اجازه ی ایجاد ساختار جدیدی متفاوت از شکل سنتی آن می بخشد و این همان چیزی است که باعث استقبال از این تغییرات و توسعه در استان ایلام شده است. اما از طرف دیگر، در کنار جنبه های مثبت آن، بسیاری از سنت ها و اعتقادات بومی آنها به چالش کشیده می شود، یعنی در معرض نابودی و از جا کنده شدن قرار دارند. در اینجا مردم استان ایلام با ابراز نگرانی و ناخرسندی بر حفظ بسیاری از روش های سنتی خود پافشاری می کنند. از این رو، توسعه مستلزم هزینه های سنتی است که مردم استان ایلام با نگرانی و دشواری با آن روبه رو می شوند. تفسیر مردم این دیار از توسعه به عنوان امری ساختار بخش و ساختار شکن بیانگر تصویری دوگانه است که در قالب چالش و ابهام میان سنت و مدرنیته مطرح است. با این وجود، چالش مذکور به نفع تسلط توسعه و شیوه ی زندگی جدید است. قبل از پرداختن به این بحث در مدل زمینه ای زیر سعی شده موانع توسعه در استان ایلام در قالب یک فرآیند منطقی دیده شود. در مدل ۵ سعی شده با تکیه بر تفسیر و درک مردم استان ایلام، شرایط

و بسترهای موانع اقتصادی توسعه‌یافتگی در این استان در نظر گرفته شود. یعنی، به این نکته توجه شود که از دیدگاه مردم استان ایلام موانع اقتصادی توسعه‌یافتگی در این استان کدامند؟ دلایل و شرایط موانع چه هستند؟ در کنار این مسئله سعی شده که تعامل و کنش یا برخورد مردم استان ایلام آنطور که خود آنها تجربه کرده‌اند با عدم توسعه‌یافتگی به منطقه‌ی مورد نظر ارایه شود. بازسازی این مراحل مبتنی بر آن چیزی است که مردم تجربه کرده و آن را بطور شفاهی و در عمل بیان نموده‌اند. ابتدا مدل زمینه‌ای مذکور ارائه می‌شود؛ سپس، با تشریح جنبه‌های سه‌گانه‌ی آن یعنی شرایط ورود، تعامل‌های مردم و پیامدهای عدم توسعه‌یافتگی به بررسی بیشتر این مدل براساس رویکرد تفسیرگرایی اجتماعی پرداخته می‌شود.



مدل ۵: مدل نهایی موانع اقتصادی توسعه‌یافتگی به مثابه‌ی ساختار بخش و ساختار شکن

براساس مدل ۵، می توان گفت که موانع اقتصادی توسعه یافتگی در استان ایلام تحت تأثیر یکسری شرایط خاصی بوده است. این شرایط در سه دسته طبقه بندی شده اند که عبارتند از: شرایط علی، شرایط بستری و شرایط مداخله گر. در این نوشتار شرایط علی عبارتند از: ضعف اقتصادی، مشکلات اداری، نبود بخش خصوصی قوی. شرایط مداخله گر نیز شامل دخالت دولت، محدودیت شناخت، کمبود سرمایه هستند. به علاوه، مشکلات اکولوژیک و بودزیرساخت های اقتصادی نیز در شرایط بستری طبقه بندی می شود. شرایط مذکور بطور کلی و در امتداد با یکدیگر باعث شده اند پدیده ای به نام عدم توسعه یافتگی و عناصر آن وارد استان ایلام شوند. بنابراین، عدم توسعه یافتگی در این استان متأثر از این شرایط بوده است. با موانع توسعه یافتگی در این منطقه، مردم استان ایلام در برابر آن تعاملات خاصی را انجام دادند یا به عبارت دیگر، استراتژی های خاصی را اتخاذ نمودند. تعامل مذکور را می توان در قالب پذیرش فرآیند توسعه از یک طرف و مقاومت و ابراز نگرانی از آن از طرف دیگر در قالب یک پیوستار ارزیابی مثبت - ارزیابی منفی از عناصر توسعه دسته بندی کرد. در ابتدا موانع اقتصادی توسعه یافتگی شامل کلیه موانعی است که مشکلات اکولوژیک، بودزیرساخت های اقتصادی، بخش خصوصی قوی و فقر اقتصادی مزمن را شامل می شود.

با موانع توسعه یافتگی در این منطقه، ایلامی به دو شیوه متفاوت با آن تعامل پیدا کرده یا دو طیف استراتژی در برابر آن به کار بردند. این دو شیوه تعامل یا استراتژی از پذیرش عملی تا ارزیابی منفی و مقاومت را در بر می گیرد. به این ترتیب که ایلامی ها ضمن تأکید بر نقش و اهمیت عناصر جدید در توسعه ابعاد متفاوت زندگی خود، نسبت به از بین رفتن شیوه ها و روش های زندگی سنتی خود ابراز نگرانی کرده و نسبت به عناصر جدید با رویکردی محافظه کارانه و مشروط به همگرایی با اعتقادات و باورهای سنتی خود نگاه می کنند. بنابراین، تعامل آنان همانطور که گفته شد بر روی پیوستاری از پذیرش عملی تا احساس مقاومت قرار می گیرد. در این فرآیند، ایلامی ها همزمان نسبت به از دست دادن روش های سنتی و اعتقادی خود ابراز نگرانی می کنند. عدم توسعه یافتگی مذکور برای مردم استان ایلام و از دیدگاه ساکنان آن پیامدها و نتایجی برای زندگی آنها دارد که می توان پیامدهای مذکور را - همانطور که در مدل فوق نیز نمایان است - در چند مقوله دسته بندی کرد که عبارتند از: تلاش برای ارتقای معیشت در حوزه مشکلات اکولوژیک، فشار آور در حوزه بودزیرساخت های اقتصادی، رفاه آفرین - چالش برانگیز در حوزه نبود بخش خصوصی قوی و تلاش برای بقاء در حوزه فقر اقتصادی مزمن. به علاوه، می توان پیامدهای ضمنی دیگری نیز نظیر مهاجرت، ابراز ناخوشایندی، تحدید تعاملات سنتی، افزایش قدرت

دولت و افزایش نابرابری را نیز برشمرد. در کنار این پیامدها، یکسری پیامدهای ناخواسته توسعه نیز وجود دارند که از نقطه نظر مردم استان ایلام مورد استقبال نبوده و تولید نگرانی و ناخرسندی کرده است. از این نظر، ورود توسعه در حوزه‌ی خویشاوندی، اعتقادات، و تعاملات اجتماعی به تزلزل و دگرگونی‌های متعددی منتهی شده که از رویکرد مردم استان ایلام نامطلوب و نگران کننده تلقی می‌شوند. فرآیند توسعه ساختار این حوزه‌ها را تغییر داده، اعتقادات سنتی را متزلزل کرده، روابط خویشاوندی و تعاملی را سست و کم رنگ نموده است. به عبارت دیگر، منجر به ساختار شکنی شده است. لذا مردم استان ایلام با درک وضعیت موجود بر حفظ روابط خویشاوندی و تعاملی، و حفظ اصول و مبانی اعتقادی خود تأکید دارند. در اینجا بر جنبه‌های ساختار شکن توسعه تأکید شده است. بنابراین، جنبه‌ها و دستاوردهای مثبت توسعه در استان ایلام که مخصوصاً در حوزه‌ی فرهنگ مادی قرار می‌گیرند باعث استقبال از توسعه چون امری ساختار بخش شده، اما آن بخش از پیامدهایی که از نظر مردم استان ایلام باعث به چالش کشیده شدن سنت‌ها شده‌اند (فرهنگ غیرمادی) باعث ایجاد نگرانی و احساس فشار می‌شوند. بنابراین، توسعه در حوزه‌ی فرهنگ مادی از نظر مردم استان ایلام مثبت تلقی می‌شود، حال آنچه در بعد غیرمادی به عنوان پدیده‌ای نگران کننده مد نظر قرار می‌گیرد. با توجه به نتایج تحقیق راهکارهای زیر برای توسعه این استان پیشنهاد می‌گردد: الف: سرمایه‌گذاری مبتنی بر ایجاد موتورهای توسعه منطقه‌ای. ب-- به کارگیری ظرفیت‌های علمی، دانشگاهی و تحقیقاتی استان برای کمک به توسعه استان. پ-- ایجاد فضایی مناسب جهت ارتباط موثر و سازنده بین نخبگان علمی خارج از استان و نخبگان علمی استان. ت-- دعوت از افراد برجسته علمی کشور و برگزاری سمینارها و همایشهای علمی متعدد، جهت تزریق تفکر علمی به تصمیم‌گیریهای مختلف مردم و مسئولان استان.

منابع

ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری (۱۳۸۷). جامعه‌شنای توسعه، تهران، انتشارات کیهان، چاپ هفتم
پیت، ریچارد و الین هارت ویک (۱۳۸۹). نظریه‌های توسعه ترجمه مصطفی ازکیا و دیگران، تهران: انتشارات لویه، چاپ

دوم

روکس برو، یان (۱۳۸۱). بررسی نظریه‌های توسعه نیافتگی، ترجمه مصطفی ازکیا، تهران نشر توسعه
سو، آلوین (۱۳۸۸). تغییر اجتماعی و توسعه. ترجمه محمود جیبی مظاهری، چاپ اول. تهران: انتشارات مطالعات راهبردی
گریفین، ک. (۱۳۸۵). راهبردهای توسعه اقتصادی. ترجمه حسین راغفر و محمدحسین هاشمی. تهران: نشر نی.
لهسایی زاده، عبدالعلی (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی توسعه، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور

محمد پور، احمد (۱۳۹۲). «تجربه نوسازی، مطالعه تغییر و توسعه در هورامان با روش نظریه زمینه ای، تهران: انتشارات جامعه شناسان.

محمد پور، احمد (۱۳۹۲). روش تحقیق کیفی ضدروش ۱، منطق و طرح در روش شناسی کیفی تهران: انتشارات جامعه شناسان. چاپ دوم.

ولی بیگی، ح. (۱۳۸۵). فرصتها، موانع و الزامات حضور ایران در بخشهای پویای صادرات جهانی. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی.

- Baker, Therese (1999). *Doing social research*. Third Edition. London: McGraw-Hill
- Berg, Bruce. (2001). *Qualitative research methods. For the social sciences*. New York: Allyn And Becon
- Bendix, Reinhart (1977). "Tradition and modernity Reconsidered". In London. Plotnikov Arthur. Tuden
- Brenestin, Henry. (2002). "Modernization Theory and the Sociological Study of Development" *Journal of Development Studies*, Vol. 7. Issue 2.
- Bryman, Alan. (1999). *Quality and Quantity in Social Research*, London: Unwin Humanly Press.
- Chilcote, Daniel. (1994). *How societies of Development and Underdevelopment*. Boudler: Westview Press
- Chiot, Daniel. (1994). *How Societies Change*. London: Pin Forge Press.
- Coury, Ralph. (2002). "Neo-Modernization Theory and Its search for Enemies".
- Dival, William. And Albert. Seda, (2000). "Cross- Cultural Codes of Modernization, " *World Culture*, No. 11, Vol.2 Pp 152- 170.
- Eaves YD (2001) A synthesis technique for grounded theory data analysis *J ADV nurs*
- Fetterman, David M. (1998). *Ethnography Step by Step*. Second Edition. David M. Ethnography Step by Step. Second Edition. London: Sage Publications.
- Gudeman, Stephen. (2001). *The Anthropology of Economy*, London: Blackwell Publishers.
- Hall, John R., Mary. Jo Neitz, and Marshall. Battani, (2002). *Sociology on Culture*. London: Routledge.
- Harris, Marvin. (2001). *The Rise of Anthropological Theory*. Updated Edition. New York: Thomas Y. Growell Company.
- Hindess, Barry. and Paul. Hirst, (1984). *social formation And Mode of Production*: New Jersey: Humanities press.
- Hulmes, David. And Mark. Turner, (1990). *sociology and Development*. London: Harvest Wheat sheaf publications.
- Jean, YH. (2004). The application of grounded theory and symbolic interactionism *scand J car sci*
- Kate, Manzo. (1991). *Modernist discourse and the crisis of Development Theory*, *Studies in Comparative International Development*, Vol.26, Issue.2.
- Kendal, Terry. and Michael. Martin, (1989). *Studies of Development and Change in The Modern Word*. London: Oxford University Press.

- Kosonen, Pekka. (1977). "Cotemporary Capitalism and The Critique of Political Economy: Methodological Aspects. "Acta Sociological, Vol. 20, No.4.
- Kurtz,Conald V. (2001).Political Anthography: Paradigms and Power. Boulder: Westview press.
- McGrew, Anthony. (1992). "A Global Society. " in David. Held, Stuart. Hall, and Paul. Lewis, (eds), Modernity and Its Futures. London: Open University.
- Mole, David. "Dependency and Modernization". (1999). (Online)
- Mouzelis, Nicos P. (1992). Post Marxist Approaches. Basingstoke Hampshire: The McMillan press.
- Neuman,Lawerenc. (2000). Social research Approaches. Third Edition. London: Allyn and Bacon.
- Rocha,Gesia M. (2002).Neo-Dependency in Brazil. New Left Review, Vol.3No.16
- Peet, Richard. and Elaine. Hartwick, (1995). Theories of Development. London: Guild Ford Press.
- Sardan, Oliver. (2004). Anthropology of Development: Understanding Contemporary Social Change. London: Zed Book Press.
- Taylor, John. (1977). From Modernization to Mode of Production. New Jersey: Humanities Press.
- Tyriakian,Edward A. (2001)."The Civilization of Modernity and Modernity of Civilization." International Sociology, Vol.16, No.13.
- Wagner, Peter. (2002). "Modernity, Capitalism and Critique, "Thesis Eleven. No. 66, London: Sage Publications.
- Wallerstein, Immanuel. (1974). The Modern World-System Capitalist Agriculture and the Origins of the Europe World-Economy in Sixteenth Century. New York: Academic press.
- Webster,Andrew.(1990). Introduction to Sociology of Development. Basingstoke Hampshire: McMillan Press Ltd.
- Wilker, Richard R. (1996). Economics and Culture: Foundations of Economic Anthropology. Boudler: Westview Press.
- Zaheer,Baber. (2001). Modernization Theory and Cold War, Journal of Contemporary Asia, Vol.31, Issue1.